

ووصفوا بهن يدي الحسين اربعة اوتون بعد الحسين . يسبح به باب بر وجهه ويقول انت الحر كما تمند
 هك وانت الحر في الدنيا والآخر في الاخرة وراه من الحجاب ومنه من وقيل بل يراه على بن الحسين
 بس ان تنك بحر شبيعت وشيريش جزت وبلادت مشغول مقابله وقاتله قوم نداد تبكارا بنات من وخرق شسته
 ومانق از بهادران ودريران وشيخان فوج سادات . از جان كشته بعد از ان بوجه شهادت ربه و نيايرسد
 او شهيد ثقی كره و پد پس اصحاب حضرت امام حسين عليه السلام نفس او را برداشته اوروند در و به زي حضرت امام حسين
 عليه السلام بنادند و هموز رینی از جان باقی بود پس حضرت امام حسين عليه السلام كه و عبت . از رو و پیشانی او پاك ميكرد
 و میفرمود تو حرستی چنانكه مادرت ترا حر نام نهاد و تو را از كشتی در دنیا و تو از ادبستی در آخرت و ما تم او بعض اصحاب
 حضرت امام حسين به بر پا كه دو گویند بلكه حضرت علي ابن اكبر كه مشهور بعلي اكبر است سیده تعداد محمد و محمد
 او نمود اشك از دیدنای حقیقت من جاری فرمود وقال القمل و قراه فانا ه الحسنة به و راه بالتحف و حال
 نج فح يا حرانت حر كما سميت في الدنيا والآخره ته الشار الحسين عليه السلام بقول نعم الحر
 حرين رباح ونعم الحر عند مختلف الواسع ونعم الحر اذ نادى حينا فجاد بنفسه عند الصياع
 و شخ سعد في عليه السلام فرموده پس حضرت امام حسين عليه السلام در حال كه خون از كمانی او مثل عواره جاری بود بیان
 او كند و فرمود خنده و بشارت با و ترا ای سر تو آوازی مثل نام خود در دنیا و آخرت یعنی در دنیا از ریخ و سخن اعدایان
 با نقی در آخرت از حساب و عقاب و عذاب الهی بری كشتی و شتی تو اباها ی غز متناهی و مراتب و طریح علیه
 بعد از ان آن كفت بلكه حضرت خیر البشر و فرزند ساقی كه شاعر شاعری چند در مرتبه حرانت كرده سفر بود و شاعر حران
 ریای بسیار صابر وقت آمد و وقت تیر با خوشا حر كه چون حسین او را ندانند كه دو با عامت طلبید پس جان خود را در ریخ
 برداشت دقت فریاد و در نصرت و یاری ماس شهادت داد و قال ابن مضاء و رویت انه قال للحسين لما وجهي
 عبید الله الملك حرمت من القمر نو دبت من خلق البشر يا حر جفا لقت فلما رفقت والله ما
 هذا الشارة وانا اسير الى الحسين وما احدثت نفسي باثنا عك فقال عليه السلام لقد اصبت اجرا خيرا

و این مجادته را روایت کرده شده من که هر اینده حضرت امام حسین علیه السلام گفت که چون بجهت الله مبارک شود تو بنشین
 از در الایاره بیرون آمد پس از پس پشت خود نوا کرده بیرون آمد پس از پس پشت نماند اگر و شده که ایشان از باه تیر
 باخبر و خبر پس طاعت شده در سوگنیر لستم پس کسی یا نیا فتم پس در دل خود گفتم کجا اجمیت این است ریت و من به روم برای می
 و محاصره خاص آل عبا و فرزندان سید و جگر گوشه علی مرتضی و کت جگر فاطمه زهرا و اوقات در دل من خیال متابعت تو حفظ
 کرده بود پس حضرت امام حسین در سوگنیر ایمنه بجزا خیر رسیدی و قال فی المناقب قتل بنفا و ارباعین ارجلا و در کت
 شافیه که حر از جبل تا نجاه منافقان داخل بنم ساخت و سر ضر و بر دهنه رمضان شتانت قال لعقید اشترک فی قتل
 الیواب بن مسراح و نجل اخر من فرسان اهل الکوفه شیخ سفید علیه السلام گفته که در قتل آن بزرگوار ایضا و تعالی
 الیواب بن مسراح مدون غزنی دیگر از سواران اهل کوفه شریک شدند و کار **ک**ل من اهاد الخرج و ذاع الخبر
 و قال السلام علیک یا رسول الله و علیک السلام و نحن حلفک و یقرع فممنهم من تخی لحبه و صنمهم
 من منتظر و صابق لواتبلا و هر که اراده جنگ با قوم منافقان می نمود حضرت امام حسین علیه السلام را و داع میکرد و گفت
 السلام علیک یا رسول الله پس حضرت علیه السلام و التجهیه در جواب او میفرمودند و علیک السلام و من عقب تو میرسم و ای
 تلاوت میفرمودند که مجلس این است پس بعضی از مومنان و عدائی خود را و فاکردند و شربت سعادت از جام شهادت
 آش میبندند و بعضی از ایشان تهنیت و تهنیت موعود می کشند و درین مورد را بدل خفته و هریان خود را سخن و ثابت قدم بود
 شمر بر زبیر برین حضرت الهمدانی راه و کان نما اهل عابد و اقرا اهل زمانه و کان بر خنر اقا برین
 الی حضرت لست تردع اکاسد عن الزمیر یعرف فینا الخیر اهل الخیر اصرا حکم ولا امری من صیر
 کذلک مغل الخیر من بریر فجل جیل رهو یقول اقربوا منی یا قتلوا المومنین اقبتر بوا منی یا قتلوا
 اولاد الدارین اقربوا منی یا قتلوا اولاد رسول رب العالمین و ذررسته الباقین بعد از آن
 خضیهایی که زعبادت و زده در بنه کان شایسته رب العباد و قائلین اهل زمان بود بجزم جهاد و میدان کارزار نهاد
 همه را بر منافقان آمده ایستاد و در جنبهائی شروع نمود که من بریرم و پدرم حضرت شیریست شجاعت تیرسانه و شیلر

وقت نمرود پیدا شد ، خاندان مایه و نسبی صحابان خرد نسکوی و نیز هم شمارا بیشتر خود باکی ما هم و عین کرد که شکر است
 نیز از بر پیش شروع بکار را نمود ، بعد بر قوم اشترار بکند ، در سفر بود که قریب من است ای کشته گان مومنان و قریب من
 بیاید ای قاتلان اولاد با زبان و شمشیران و نزدیک من آید ای کشته گان فرزندان رسول پروردگار عالمیان و در اینجا
 باقی ایشان فخر ج ایدیزید بن معقل و اتقوا علی المباهلة الی الله فی القتل الخ منهما المبطل
 متصا و لا قتل به یذیر لیم یزول یقاتل حتی قتل تلتین رجلا حمل علیه یحیرین اویس التیمی قتل
 پس از فوج مخالف میزند بن معقل در برابر او آمد و اتفاق بر سب آمد که در بدو خیزد بر کوه قتل نماید صاحب حق ازین هر دو کسان گناه
 و مضل را پس هر دو کسان با یکدیگر حمل کردند پس بر سر او را بقتل آورد و پیوسته متعاند کار در از فوج اشترار عذاری نمود تا آنکه
 حتی کس از ایشان بچشم فرستاد پس یحیرین اویس صفت به و جمله کرد او را از پا در آورد و در سر خیزد بر روضه رضوان شتانت
 در دولت جاوید شهادت یافت ثم جاء ابن عمر له وقال یدیک یا حیر قتلت بریدین الجفین هبای وجه
 فلما جاء ربک غد انذره و النساء اشعار بقول بنها فیما لیت الی کنت فی الرحم حبضة و یوم حسین
 کنت فی صم المقابو بعد از آن ابن عمر او آمد و گفت و ای بر تو نی بحیر قتل کردی بریر بن خضر پس بچه طور پروردگار
 هر دو از دای تیا مست ملاقات کنی و چه جواب می پس منون شرمسار شد اما شرمساری سودی نداشت و اشعاری چند
 انش کرد و میگفت و ترجمه شعری آزان اجنت پس ای کاشن بودم من در رحم حبضة و لطف سعید نشد یا پیش از واقعه حسین
 علیه السلام میبودم ، و حسن مقبری بودم ثم اراد من بعدا ذهب بن عبد الله بن حساب الکلبی و کانت امه و مته
 یومئذ معه فقالت امه قمیابی فاضرا بر بنت رسول الله فقال انعل یا امه و کلا انصر فخرج
 و احسنه الجلود و بالغ فی الجهاد قتل جماعة فرج الیهما و قال یا امه امر صیفت پس ذهب
 بن عبد الله بن حساب کلبی بعد از بریر اراده میدان نمود و ما در و زوج او درین وقت همراه او بود پس ما در او را و گفت که
 ای فرزند بر خیز و فحانت فرزند و دختر رسو کند ایکن پس بر سر مرصن کرد که ای ماده کرامی اعانت جگر گوشه رسو کند ایکنم و تقصیر
 نمی نمایم پس از برای جواد قدم بردن نهاد و داد مردانگی داد و سعی و کوشش بسیار در قتال و جهاد فرمود جماعتی را و عمل نمود

و کسوف و کسوف در روز کعبه بر کشت رکعت ای ... کرامی ایما از من راضی شوی نقالت مبارصنت حتی تقتل بر یمن
 و ارجع و قاتل من یدی ابرنت نیک فیکون عدلی القیمة شفیعنا لک بین یدی الله فارجع قاتلا الی
 نعیم بلک امر و هب بالظفر منبسم ... و الضرب ضرب غلامون بالتوب حتی یدلن القرم من الحرب الی
 ذومرثه و عصب و لست بالحق ارا عند النکب حسی الحی من علیهم حسی پس آن میگزین گفت ای فرزند زاری
 نشدم وقتی از تو راضی شوم که در یاری حضرت امام حسین علیه السلام مقتول شوی در جان خود را نهد ای جگر گوشه علی مرتضی
 فی ای و برور و بری فرزند دختر سوگندت کارزار نما و بر آن سردار نشو تا در روز قیامت نزد خود شفیع تو باشد و از خدا
 بزرگ و برتر برای تو بر او فی طلب دشواری است اخروی برای تو پیا کمر و پس آن سعادت منو تا نیا نجر یاری متاع شهادت
 کف بناده بجز خابان میدان کارزار در آید که بر آید من صنامن ام برای تو ای مادر و صب بلغن نیزه کاپی دکا حی بضرش شمشیر مثل
 ضرب جوینگر ایما آ آورده باش که بر پروردگار خود تا کشند قوم منافقان تلی و مرا جنگ و حرب و من مروی صاحب قوت و
 نکفستم میستم گیرنده وقت سگهایب و شد ای کافیت مراد ای دانا و کافیت فلیر نزل یقاتل حتی قتل تسعة
 عشرنا رسادانی عشره اجلا حتی قطعت یدیه فاحذرت امه عمود ادا قتل نحوه و هی تقول خذ الی
 و ای قاتل دون الطمین حرم رسول الله صلی الله علیه و اله فاقبل یردها الی النساء فاحذرت
 و عالت لن اعود و اصوت معلک پس پیوسته کارزار دجا و میگردان نوزده سوار و دوازده پیاده را آنان شقیبا
 بدار البوار فرستاد تا بر دوسپتهای او بریده شدند مادرش چون او را بان حال مشاهده کرد و نمود جنب با گرفت و منو
 سوگند شد و میگفتی پدر و مادر من ای تو باد در نرفت و یاری پاکان و بر کزیه کان حد جنگ کن و از حرم محرم حضرت
 رسالت پناهی امر اعدا و دفع نماند شبیه شوی و سعادت ابدی در یابی آن پس نیک اختر از مادر کرامی قسه در خود التماس
 و معاودت بسوی جنبه زنان می نمود و در این بان شبانه سفر بود پس آن زن صاحب دامن او را میگرفت و میگفت که بر میگرم
 تا همراه تو نیرم فقال الحسین جزیتکم من اهل البیت جیرا ارجعی الی النساء و حملت الله فالضفت الیهن
 و کمر نزل الکلی یقاتل حتی قتل ام فدا هبت امراته و کانت تجبه حبا شد ید الصبح الی امر عن

امام طهین علیه السلام فرمود که ای مادر سبب بر کرمه چهار از زمان بر آید شده است و تو دگر پس بودی بهشت با چه من محمد مصطفی
صلى الله عليه وآله فرمود پس این سخن بر گشت و او میگفت خداوند را امید مرا از طبع کن پس حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود که ای مادر سبب خدا امید ترا قطع نخواهد کرد و شعر در نغمه و این خال لادای بر هو لب قول الیک بالنعس
الی الرحمن نبأ بشری بالآیه روح والاک جان الله تامل حتی قتل رحمه الله پس بن خالد از وی متوجه جگانه شد
و میگفت بعد از آن شفا که کرده کام حوز را ای کام سبب است سبب کرد از منده و سرانجام بر اوج فلک رسانید و از تعقیب
دشمنی رفته در گذشت و حرف در صفوان الهی موسی زنی المناقب ثم تظنه مر اسبه خالد بن مسهر و هو
یو حجر و یقول سبوا علی الموت بن ذ طاف کبما تکونوا فی رضا الموحصین است ایمنی را العریة و البهائم
و ذی العلی و الطویل و لم یکن یاب بار حسرت فی الجنان فی نفس دت حسن البیان فلم یزل یبکی
حتى قتل رحمه الله و یکنان است بقول مننه که بعد از او و از آن کارزار بود و در جز میواند و میفرمود صبر کن
بر مکه ای بی قطان نایاب شدیم در رضا مندی و فرستندی خداوند بسیار بدین صاحب بزرگی و بجهت و بران صاحب
و عندنا و قدرت خود سال ای والد بزرگوار من هر آنچه تو پسری در همه عنوان سنائی در نظر عالی پروردگار جایانی
اسی می باشد و فاطمه بگریه تا بر دست الهی جوست و در دست شهادت فایز گشت و قال محمد بن ایطاب
محمد بن سعد بن شظی نه می وهو یقول و بر علی لا سیاف و الا سنة صبرا علیها لونیون کتبه
حیوانا عذات هتک لمن یرید العون لا اذ ان الله یا نفس للراحة فاجهدنه فی طلب الخیر
فانرا عتبه ثم محمد و قاتل فتال امتدیدا حتی قتل را صفوان الله علیه و محمد بن ایطاب گفته که
از سعد بن شظی می بقابل شکر عدالت اثر آمد در سنوات میگفت بر و تحمل کن ای نفس بر رزم شمشیر و نیزه
و صبر کن ای نفس بر آن برای داخل شدن بهشت و جریان مازک اذام در اینجا برای کسی است که اراده فایز شدن دارد
به بخت حاصل میشود ای نفس برای رحمت اخروی سعی در کوشش بیخ کن و در مطالبه خیر خواهش در عینت کن که تا بر
بسیار شوی بعد از آن که آنرا حلا نمود و بسیار بی اران منافقان را طبعی شمشیر شتر بار خود فرمود و از

جروت و مردانگی و اندک روی را بسوی چشم فرستاد تا آنکه بزرگه رفیع شهادت رسید و بهایه حد او شهادت علی کردید و ارتداد
 در سینه انبوی و اریست و بر دست در صفان الهی پر پوست و خرد و ج سعید و عمیر **عبد الله الملاحی** وهو بوجله و
 اول بجر تل علمت سعد و حتی مدح الی لادی العیسیء لبث بخرج و لیر نزل یقاتل حتی نزله منظم الضیاء ی و
 عبد الله الجلی و بعد از و عمیر بن عبد الله عقی از برای بهادرت هم بیرون نهاد مردان و بهی که کارزار آورد و رجه خوانی می نمود
 و اول رجه او این است و پیوسته شوق بهاد و کارزار با این قوم بخار بود بسیاری از آن کافران از عمره حیات بیرون نمود
 تا آنکه بفریت سلم بنقی و عبد الله کلی سرحد و بر و ضرر صون ستافت و دولت جا دید یافت شجره روز من عبد الله مسلم
 بن مویجه و هو بوجله و قاتل قتال شد پید ا بعد از آن سلم بن عوسجه که از ابا هرز نادر و علما و بزرگان اصحاب سید
 شهید بود بجزم شهادت پدید آمدن سعادت گذاشت و قتال و جنگ بسیار کرد و کوه بی از آن که بختان **بجیم فرستاد** و در
 مردانگی داد قال المفسد و صاحب المناقب و بوز نافع بن هلال الجلی و کان یقاتل تحت **العلی بن ابی طالب** اما
 بن هلال الجلی انا علی و دینه دین النبی فیما الیه فراحم بن حریت فقال انا علی دین عثمان فقال
 له نافع انت علی و بر الشطان فحمل علیه نافع فقتله شیخ سفید عید الهمید و صاحب کتاب مناقب جان فرموده اند
 و نافع بن هلال کلی بشوق شهادت رو بیدان سعادت با نهایت جرئت و شجاعت آورد و قتال و جاد شدید میکرد و در
 میخواند که من فرزند هلال کلی ام پس بر دین علی ام و دین علی دین نبی است پس مرا حم بن حریت برای مقابله او بیرون آمد
 پس گفت که من بر دین عثمان بسنم پس نافع در جواب او گفت که تو بر دین شیطان هستی و عله که و دقتل آورد و جعی کثیر
 از آن منافقان بجا که بلاکت انداخت و هر که در مقابله او بی آمد و اصل چشم میساخت و ضاح **عبد الله الجلی** ج بالک
 با حقی اند درن هر قتی قتلون تقاتلون ذرسان اهل المصر و اهل البضا یرو و فوما مستمیر و الا یس
 و کما احد الا قتلوه علی علیهم و الله لو لم تر سوهم الا باججا ، لا لقتامو هم پس عمر بن حجاج بشکر
 خود بفره زد که ای نادانان و احمقان ابا سید اینداز که قتال نکنید قتال شیطان اهل کوفه و دیران مردمان بصرا را و قتی
 که در شجاعت و دلیری شهره افاق انداز شما کسی بیاند و این بیرون نماند به فک کراتان به بر طلب دوره

قتلیم ایند ساخت کجا سو کند اگر نه انا زید شما که سنگ بر آینه شما ایشان تراقت سلسه و ظفر سپاسید فقال عمر
 بن عبد الراي ما رايت فارسى فالناس من عرض عليهم ان لا ينبا رازهم رحل من هم و ما
 لو خرجتم اليهم و حل انا لا تو اعليكم صبا رازة و دنا عمر و تال حجاج من اصحاب الحسين فقال يا اهل
 الكوفة الزموا طاعتكم و حبا عنكم و لا تقاتلوا في قتل من مرق من الفير و خالف الامام پس عمر
 بن س این رای ایسند و گفت مصححت همین است که نو میگوی پس در شکر خود مردمان را اندستار نامه کند که از بر سر
 مبارزه بیرون سپردند متوجه شکر قبل آن امام جیل شوند و گفت اگر یک یک برون ایشان خواهی رفت شمان بشو
 آن امام عالیقدر کار برایت آن تک فواید کرد و عمر و بن حجاج از اصحاب با و فا حضرت سید شهید اقرب شد و گفت ای اهل
 کوفه در اطاعت امیر خود شکر قدم باشید و از جماعت خود جدا نشوید و شبیه نکنید در قتل کسی که از دین دور شده باشد
 و مخالفت امام عزیر باشد فقال الحسن بن ابی انحاج اعلى لخص الناس الحن مرق من الفير
 و انتم شتم عليه و الله لتعلن آباء المارقين الذين هم اولي بصلي التنا پس حضرت امام حسین علیه
 السلام فرمود که ای سپه حجاج آیا بر قتل من مردم را راضی و بر آن نخواستید یا می با من از دین دور شده ام و شما بر دین ثابت و استوار
 مسند کجا سو کند بر آینه شما میدانید که کدام دور شوند از دین و ایمان است و که ام کس سزاوارتر است برای دخول جهنم و
 عذاب و عقاب الهی است ثم حمل عمر و بن حجاج فی میمنه من نحو القراة فا صطام بو اساعه و انظر
 عمر و اصحابه و القطعت الخيرة فاذا مسلمين عويجه الاسدي ثم صرع لعننى اليه الحسين
 و به راق فقال رحمتك الله يا مسلم فمنهم من قطع حبه و منهم من ينظر و ما بدلوا سدا بلا
 بعد از آن عمر بن حجاج در میمنه شکر سعادت از فرزند خیر البشر از جانب فرات حمله کرد پس ساعتی جنگ و قتال پیش
 واقع ساختند و عمر و اصحاب علیهم اللعن و العذاب سرگشته و گنارده بودند و عیار به طرفت پس ایکه مسلمین را
 قتل الهی منتهی با خاک علفان تا دستند پس حضرت امام حسین علیه السلام لبوی او رفت و هنوز سقی لزیات باقی بود
 پس حضرت فرمود که در حق شما سوای مسلم پس بعضی از ایشان شرمیت سعادت از جام شهادت نوشیدید

بعضی ایشان استغفار وقت سوگواری میکنند و دین خود را ببدل فرزند و بر ایمان در تقاضای و غم از دست خود ثابت قدم میمانند
 درین منہ سبب بن مظاهر فقال عز علی مصرعک یا مسلمة بشریة الجنة فقال له مسلمة فک
 ضعیفا لشک الله لجنین فقال له لعل اعلم الی فی اشک من ساعی هذاه فی الاثمه حیث ان
 یوم الی اکل ما اهتمک ففان مسلمة فانی اوصیت بهذا و اشار الی الحسین عم مقاتل دونه حتی موت
 ففان سبب الا لکنتمک ثم ماتت عینا بعد ان میسب بن بر مراد رفت و گفت دشوار است ای مسلم دیدن تو برین حال
 تجارت باد تر از پیشف غیر شربت پس با او از صیغف از و گفت اشکات و بد خدا ترا بجز پس سبب گفت که اگر سبب استم
 که هر آینه من عقب تو بین زودی نیز بر رسم هر آینه در دست سبب استم که در صیغف کنی از من با سوراتی و همانیکه فرستاده
 پس سبب گفت که تر بنده من و صیغف میگویم تر با ما حننه و در دست ان بزرگ و اشاره بسوی حضرت امام حسین علیه السلام
 پس جنگ و جاد کن پس حبیب که ت که هر آینه حسان ز ی دست نهادی تو بر من بعد ان در طرفین سبب سبب
 روضه رضوان شادانت دولت جاوید نشاد باد با لب با لب محمدی بر اسطالب او صاحب جارینه له یا
 سید امی یابن عویصا هنادی الخطاب ابن سعد سمع من قتلنا مسلمة بن عویصه محمد بن سبب
 محمد الله گفته که خادم مسلم که همراه او بودند هر دو شیون را که در سبب سبب با انای من و انوس است ان ابن عویصه
 لشکران ابن سعد بر بناد با غار از فوج سبب مذکورند که مسلم بن عویصه را تنی سببیم ثم حمل مسلم بن فی الجوسین
 فی المبره یقینوا له یطاعوه و اوله هم اصحاب الحسین قتال الاشدیدا و اخطاب خیلهم لحمل و امام
 اثنان و قتلوا فاما سافلای یحیران علی سبب من جیل اهل الکوفه الا کشفوه هم که از ان شهر
 بد کرد و سبب و شکر سعادت اشرا آن فرزند خیر البشر و کذب بجز سببانی که شرحه آورد پس اصحاب حضرت امیرالمؤمنین بریدند و نیزه
 بازی نمودند و دلاوران شکر کشت بجز حیدر صدره و ششی عازبه که فرزند حاج باب خیر از لشکران محمد بن احمد کتف و سبب
 شدید پروا ختنه و جماعتی را از ان سادگان روانه درک اسفل ناز ساختند و سواران لشکران امام عا بیفند
 که از سبب و در نظر پیش بودند هر شکر سقادت اشرا محمد شکرند و هر جانی که روی آوردند بشیر شکر بار خود آتش فشا

در چهره من بسجده ای زدند و از منافقان میدان را خالی میکردند فلما رای ذلك عمر بن قیس وهو علی الكوفة
 بنی کوفه سجد اما قوی ما بلقی جلی منذ الیوم من هبله العدة الیسیرة العت الیهم الرجال والیما
 قد عامر بن سجد بالخصین بن نفیر فی خمسمائة من الامات پس برگاه غزه بن قیس که سر کرده سواران کوفه
 در اتمام بود عالی را برین سوال مشاهد نمود بسوی عسر سپر پیغام فرستاد که آیا نمی افتی که میرسد سواران ما را از اول
 این روز تا پنوقت ازین اشخاص قیل بسوی ایشان بیادگان و تیر اندازان را بفرست تا ایشان را از دور تیر باران کنند
 و کار ایشان را تمام نمایند عسر به اختر حسین بن نبر ملعون طلبید و بعد با نصد تیر اندازان متوجه لشکر قیل آن امام حیل
 کرد اینها فاقبلوا حتی دلو من نحس و اصحابه فوشقوهم فالبل فلدیلتوا ان عفر و احیوا لهم و حواریا
 و ارجلوه و قاملوه هم حتی انتصف النها و اشتد القتال و لم یقلدوا ان یاتوه هم الا من جانب
 واحد لا جنایع ایتهم و تقارب بعضها من بعض پس آنها را بشکر سعادت اثر آن فرزند خیر العشر
 آوردند چون از خدمت امام حسین علیه السلام و اصحاب کرام عالمها فراموشند همه یکساری تیرهای شقی
 از زمان نفاق انداختند در اندک زمانی اسپه های لشکر فرزند ساسانی کوش را می کردند و پیاکان بگردید
 و سوا انرا پیاده ساختند و جنگ قتال آنها پر جنتند تا دوپه رسید جنگ دقتال شد بدو واقع گردید و چون نیمه
 حرم محترم بیکه که متصل بودند از یکجا بپشت نیتوانست آورد فارسل عمر بن سجد از حال بقوه صندها
 عن ايمانهم و شمانهم بسطوا الهم و اخذ الثلثة و لا بد من اصحاب الحسين م
 پیشد دن علیی لرجل اعرض و یسهب یرمونه من ترب ذم عوبه ففتند نه فقال ابن سعد
 بر بنادکانه فرستاد حکم کرد که سر اوقات عصمت را از یاد آورند و ضمای حرم محترم را از راهت و چپ کشند
 آن لشکر قیل آن امام حیل را از هر طرف ترغ نمایند چون متوجه ان حد است و همیشه نشدند و چهار اصحاب
 امام حسین علیه السلام بزدی که متوجه نهب و غارت حرم اهلین سالت میشدند میگرددند و از میان چنهار در آمده
 است تیر خودی سپه منم بر خاک در خون می انداختند پس همین پنج سماعتی را از ایشان بگنم فرستاد بعد از مشاهده

این حال عسر بر کوه حکم کرد که آتش در جنبهای حرم رسالت زنده بماند **قتال الحسین** و دعوی حضرت قوه با نبرد
 اذ اخلوا ذلك ليظونوا والكم تكاح **صبا** عليه السلام و اخذوا لا يقاتلونهم الا من نزلهم
 واحد وجاءهم شه ربي اصحابه حمل زهيرا لقين ده في عشرة رجال من اصحاب الحسين
 فكشفهم عن البسوت وقتلوا ابا عبد الله الا الضياع من اصحاب شمر پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمود
 که بگذارید که انس بچینها زنده که هر آینه ایشان چون چنین کند راه ایشان از آن جانب مسدود میشود و کسی بطرف شما
 ازان سوئی که زد پس چنان شد که حضرت سید الشهدا فرمود و آن قوم اشترار بخار در جنگ و کارزار فرزند عیدر که از یک طرف
 مشغول بودند و اصحاب قلیل آن امام جلیل داد و مژگنی سید او بود و جهاد می نمودند و شمر با اخترا اصحاب خود و سعادت اشران
 فرزند عیدر صفت را آورد پس زمینین قین رحم الله بعد دلاوران از اصحاب حضرت برو صلوات پس آنها را از آن کرد خیمه و درخت
 و جماعتی را بر خاک پکاک انداختند و با غدره صبا ی طعون را که از اصحاب شمر علیها لعن و العذاب بوده تهنیت می کردند و دیگر ضایع
 فرار یافتند شمره جان بسد است بودند و مکان القبل سین ف اصحابه علیه السلام لکمال قتلهم و لا یسئلون
 فی اصحاب عمر لکن یقسموا اشتد الفصال والحلم و اکثر الفتل و الجراح فی اصحاب الی عبد الله علیه السلام
 الی ان ذالت الشمس من اصحاب سعادت بک حضرت سید عابد عاصم ال عبا یک نفر که بدرجه شهادت بر رسید
 بسبب نهایت اینها تمیز میکردید و از جنود عمر مر و دوده و صد گس که در اصل جسم میشد بسبب باری اینها بسج نمی نمود جنگ
 و قتال شد یک گشت و برود شکر با یک گره در بسوت و از اصحاب قلیل آن امام جلیل جماعتی بدرجه شهادت رسیدند که پودی
 بمرح و زخمی کردند تا زوال اصحاب و در پیر گذشت فلما رای ذلك ابو تمامه الصید اومی قال للحسین
 یا ابا عبد الله نضی لقتلک الفداء هو لاء اقر بوا منک ولا والله تقتل حتی اقتل و ذلك ما حبان
 النبی الله بانی و قد صلیب هذه الصلوة فرفع الحسین علیه السلام رأسه الی السماء و قال ذکرنا الصلوة
 جعلک الله من المصلین لغیر هذا اول وقتها پس برگاه ابو تمامه صید اومی چون ایحال را بدین سوال شنید
 از حضرت امام حسین علیه السلام گفت که ای ابا عبد الله طمأنینه است و با دشمن مخالف بتو نترسید که بتو نترسد و بتو نترسد

جان خود را فدای تو گم و بخواهم که ملاقات کنم بهر کار خود را در حال جنگ این بار ظهر امانت با شتم پس حضرت سید باحسان
 فرمود و فرمود که نماز را پس بیا و ما آنچه خدا شتر از نماز گذارندگان کردند می این اول وقت نماز ظهر است قال نعم سلوهم
 ان یکفوا عنا حتی نصلی فقال حصین ابن عمار انما لا تقبل نقان حبیب ابن مطع هر لا یصل الصلوة
 نعمت من ابن رسول الله و تقبل منك ما خا به حمل علیه الحصین و حمل علیه حبیب نصر با حبه
 فرسه بالثقیف فشب به الفرس و وقع عنه الحصین فاستوحشه اصحابه فاستنقلوه فرمود که
 شما این کافران سوال کنید که حرب را موقوف کنند و اینقدر صفت دهند که ما نماز را بجا آوریم پس حصین ابن زید طعون گفت که
 بر آید نماز شما مقبول نیست پس حبیب ابن سفا بر گفت ای عذار مکار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز جو خوشای
 نابکار مقبولست بن نیر در خیمه شد و بر حبیب حمل کرد و حبیب نیز بر و حمل نمود و شمشیری بر روی اسپ او زد پس اسپش بر
 با بهت ایستاد و همچون سوزین افتاد حبیب خواست که او را بقتل آورد اصحاب او بر و هجوم کردند و آن یمن بیرون بردند
 فقال الحصین علیه السلام لیهیر بن قین و سعید بن عبد الله تقد ما امامی حتی اصلی الظم نقد ما
 امامه فی خوف من خلف معه من اصحابه ثم صلی بهم صلوات الخوف فوصل الی الحصین علیه السلام
 سهم و تقبله سعید بن عبد الله الحنفی امام الحصین علیه السلام و وقف بقیه بنفسه فاستنقلوا
 لهم یومونه بالبل کلّ احد الحنین علیه السلام یسار شمالا قامرین ید به پس حضرت امام
 علیه السلام از پیر بن قین و سعید ابن عبد الله فرمود که پیش روی ما با شنید و ایشانرا بگذارد که از من قریب شوند تا من
 نماز ظهر را ادا کنم پس آن هر دو بزرگواران با نصف کسانیکه از اصحاب آنحضرت الوقت باقی بودند رو بسپاه و سپاه نمود
 پس حضرت سید الشهدا علیه الصلوات و الثن با بقیه اصحاب خود نماز جماعت بعنوان نماز خوف ادا کرد پس تیری از شکر
 مخالف با آنحضرت علیه السلام و القیمت رسید سعید بن عبد الله حنفی پیش آنحضرت آمد و ایستاد و آنحضرت فرمود
 و خود را سپر ساخت و هر تیری انقوم نساق از گمان نفاق بسوی آن امام افاق می انداختند بر خود می گرفت و بجان
 خرید و هر قدر که حضرت راست کرد و حبیب میل می فرمودند آن سعادت مند پیش آنحضرت می ایستاد و نماز احوال و لا

تخطى سقطا الى الارض وهو يقول الاعمى لعنهم لعن عاكف وبقوه واما قوله تعالى
عنى وابلغه ما لقيت من اله الطراج ثانی اهدت من لك قسرة لا نهيدا بيدك ثمانين بوحه اذنه
فوجد به ثلثة عشر سهما سون سابه من مراب التسيوف واطمن اليه اح بس الرياني فمرد كانه فمرد
دقه في پس نهاده تا انچه از بسياري زخم تير و نیزه بر زمین افتاد و میگفت خداوند لعنت کن ایشان ز اما نه لغت
ماد شود من اوند اسلام را چه خود برسان و اورا اعلام نا آنچه از احم باشم آنها یا فتمم پس بر آینه من یار نبی فرزندان
پیمبر تو کردم بعد اوان بدرجه رفیع شهادت رسید و روح پر فتوحش لبان سدره المنتهی ایشان گزید پس سیزده
تیر در بدن او یانته سه سوای جرحتهای کثیره و نیزه و قبل وصلی احسین علیه السلام و اصحابه فریاد
بالا بگما لانهم لدا قالوا ثم خرج عبد الرحمن بن عبد الله بن زياد هو ليقول اما بن عبد الله
من اليزن دين حسيب وحسن اضربه ضربتني من اليمن انا بن عبد الله
عند المؤمن ثم حمل فقاتل حتى قتل وبعضى كفته انه كان كافرا ان حضرت را فرصت نماز جماعت ندادند پس
اصحاب حضرت جبر با شاره نماز کردند بعد ازان عبد الرحمن بن عبد الله بن زياد با بصر که مردانگی گذاشت و میگفت که
من فرزند عبد الله از اولاد بنی هاشم دین من بر دین حسین و حسن است نیزم شمارا مثل ضربت جوانان من میدوام
باین رستگاری را توشا بد این و مالک خود بعد ازان حمل بر قوم جفا کار نمود و متقاتله کار کرد تا بدرجه شهادت
رسید و قال السيد فخرج عمر بن قرطه الا لضاهاى فاستاذن الحسين عليه السلام فاذن له
نقاتل قتال للمنتدقين الى الخرا ع و بالغ في حمله مته سلطان السما و حتى صل جملعا كثيرا
من حزب بن زياد و جمع بين سيداد وجهاد و سيد مرتضى عليه الرحمه كفته پس عمر بن قرطه انصاري آمد
حضرت امام حسين عليه السلام دستوري خواست چون از آنحضرت اجازت بزيافت قدم ببيان کار کرد که از
و مثل جنگ مشتاقان جبر او ابرازان بدکشان جنگ کرد و در خدمت شاه ارض و سراسر و کوشش بسیار
بکار برد تا انچه جماعتی کثیر را از گروه بن زياد بقتل آورد و در بيان جواد و سيد ابراهيم کرد و کان لا ياتي

الى الحسين ، سهمز لا انقا بميلة ولا سيفه لا تلقاه بجهنم فلم يكن يصل الى الحسين
 عليه السلام وهو حتى اتحن بالجراح فالتفت الى الحسين وقال يا بن رسول الله اذنته
 قال نعم انتق اصابني من الجنة فاقرب رسول الله صني السلام ورا علمه آتي في الاثون فاقبل حتى
 قتل ده و حال آن بود که تیری بجانب امام عالی مقام نمی آمد مگر او با دست خود میگرفت و ششیری متوجه آنحضرت نمیکرد
 مگر از ایشان میخورد پس کز تیری با آنحضرت نرسید چون زخمی بسیار کردید و حالت خود متغیر دید بجانب حضرت امام حسین
 علیه السلام رو کرد و گفت یا بن رسول الله ای فدای بجهد خود کردم حضرت فرمود که بی و تو در بهشت پیش روی من
 خواهی بود اکنون رسول خدا از من سلام برسان و اعلام نما که من اینک از پس پرسم پس آن سعادت مندیم
 جانی که داشت چباد که گران آنکه درجه شهادت رسید و از شایه و مکاره دنیوی خود را با صلوات کشید ثم
 حون مولی الی ذی القضاة و کان اسود فقال له الحسين ع انت فی اذن منی فاما تبعتنا طلبا
 للعافية فلا تبشیر بطریقنا فقال یا بن رسول الله انانی الرجاء الحسين فصاعك و فی سنده
 لکم و اقدان دخی لمتن دان حسی للثیم و لونی لا سود فنفس علی با الجنة قطیب ریحی و شرف
 حسی و بیض و حمی لا والله لا افاء فک حتی یلثظ هذا الامر الا سود مع دما یکم پس چون از او کرد
 بودزه غفاری رضی الله عنه که غلام سیاهی بود بخدمت آنحضرت آمد در حضرت جواد طلبید پس حضرت فرمود که من ترا
 حضرت میدهم که برگردی زیرا که تو همراه ما آمده بودی مگر از برای طلب عاقبت و آرام پس بسلام و در وقت رشتن سبب
 برای ناپس آن سعادت مدوین کرد یا بن رسول الله من در خدمت در خاک اسپهای شمارا می یسیدم و بر خان و بر خان
 نعمت شما پرورش یافتم و در خدمت شما بر قامت گذرانیدم و در وقت رنج و بلا شمارا محظوظ کردم و در خدمت
 بگذا سوکنده بر آینه بوی من برو حسب من تباه و ابوی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش
 و حسب من تباه و روی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش و حسب من شریف و روی من
 سفید شود نه بگذا سوکنده بر شما جدا میشوم تا چون سیاه من با خونهای طیب شما مخلوط و مزوج گردد و در خدمت

تحتل سقلا الى لاهض وهو يقول الاعمى لعن عامه ونصود الالاهي بر انا لثقله الهديهم
عنى دابغه ما لقت من اله الخرج ناني اءنت من لك قصرة لا ضحلة نيبان شمس بوحمة الله
فوجد به ثلثة عشر سهما سون سابه من صرب السيوف ولعن الالح اح پس الرجاى خود كانه خود
وقدنى پس نهاده تا انكه از بسيارى زخم تهرديزه بر زمين افتاد و بگفت خداوند لعنت كن ايشان ز امانه لعنت
عاد شودت اوند اسلام بر ايه مبر خود برسان و اورا اعلام نا انچه از ايم باشم ز تهايا فتم ليس بر آينه من يارنى فرزند
بمير تو كردم بعد آذان بر وجه ريفع شهادت رسيد در روح پرفتوحش نشان سدره المنتهى ايشانه كنه يد پس ميرده
تير در بدن اديانته سه سواى جرحتهاي كشيده نيزه و قبل وصلى الحسين عليه السلام واصحابه فراد
بالا بعاء لانهم لم اقالوا ثم خرج عبدالرحمن بن عبد الله بن علي بن ابي طالب
من آل يزن بن علي بن حسين و حنين اضربكم ضرب نقي صلب اليمين الراجي من ذلك الغزو
عند الموتى ثم جعل مقاتل حتى قتل وبعضى كفته انه كان كافران حضرت را فرست نماز جماعت ندا دند
اصحاب حضرت جبرائيل نماز كردند بعد آذان عبدالرحمن بن عبد الله بن علي بن ابي طالب و بگفت كه
من فرزند عبد الله از اولاد بن بن حسين و حسن است يترقم شمارا مثل ضربت جوانان بن سيد ايم
باين رستگاري را نزد شاه پادشاه و ما لك خود بعد آذان حمد بر قوم جفا كار نمود و مقاتله و كار كرد تا بدرجه شهادت
رسيد و قال السيد فخرج عمرو بن قرطه الانصاري فاستاذن الحسين عليه السلام فاذا
فقاتل قتال المشركين الى الخراء و بالغ في حمله و حمله سلطان الشام و حتى قتل جمعا كثيرا
من حزب بن يزيد و جمع بين سبل ادرجهاد و سيد مرتضى عليه الرحمة پس عمرو بن قساص انصاري آمد
حضرت امام حسين عليه السلام دستوري خواست چون از آن حضرت اجازت بزيافت قدم بيسان كار كرد گشت
و مثل جنگ مشتاقان خرد و اجرازان بدگيشان جنگ كرد و در خدمت شاه مدینه ساسي در كشتن بسيار
بكار برد تا انكه جماعتى كثير را از گروه بن زيار بقتل آورد و در بيسان جبار رسيد اربح كرد و كان لا ياتي

الى الحسين ع سهرا لا ابقاه مبيدا ولا سيفا لا تلقاه بمهنة فلم يكن يصل الى الحسين
 عليه السلام وهو حتى استن بالجراح فالتفت الى الحسين وقال يا بن رسول الله ارضت
 قال نعم انت اعمى في الجنة فاترعه رسول الله صلى الله عليه وآله في الاثر فقاتل حتى
 قتل ده وقال ابن دود که تیری بجانب امام عالی مقام نمی آمد مگر او را بدست خود میگرفت و شمشیری متوجه آنحضرت نمیکرد
 مگر آنرا بجان میخورد پس کزندی با آنحضرت نرسید چون زخمی بسیار کردید و حالت خود متغیر دید بجانب حضرت امام حسین
 علیه السلام رو کرد و گفت یا بن رسول الله ایادها بوجه خود کردم حضرت فرمود که بی دتو در بهشت پیش روی من
 خواهی بود اکنون رسول خدا از من سلام بپران و اعلام فنا که من اینک از پس میرسم پس آن سعادت مندیم
 جانی که داشت جهاد کرد آنرا که بر وجه شهادت رسید و از شهادت و مکاره دنیوی خود را با حل نجات کشید شمر
 خون مولی الی دنی الغفاری و کان اسود فقال له الحسين ع انت فی اذن منی فاما تبصنا طلبنا
 للعافية فلا تبسلی بطریقنا فقال یا بن رسول الله امانی الرجاء الحسين فضا عکرم فی سدا لا اخل
 لکم و اتقان ریحی لمنقن دان حسبی للثیم ولونی لا اسود فنفس علی با الجنة قطب ریحی و یشرق
 حسبی و یبيض و جمی لا والله لا افانک حتی یختلط هذا الامر الا اسود مع دما یکم پس چون آزاد کرد
 بودزه غفاری رضی الله عنه که غلام سیاهی بود که دست آنحضرت آمد و حضرت جهاد طلبید پس حضرت فرمود که من ترا
 حضرت میدهم که برگردی زیره که تو همراه ما آمده بودی مگر از برای طلب عاقبت و آرام پس بتلو و گرفتار نشو بسبب
 برای ما پس آن سعادت مندین کرد یا بن رسول الله من در خدمت در خاکهای شما را می یسیدم و برغان و برغان
 لغت شما پرورش یافتم و در خدمت شما بر فاقیت گذرانیدم و در وقت ریح دبل شما را اخذ دل کرد انم و جد شوم
 بکذا سوکنه بر آینه بوی من بر حسب من تباه دردی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش
 و حسب من تباه دردی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش و حسب من شریف دردی من
 سفید شود نه بکذا سوکنه بر شما جدا میشوم تا چون سیاه من با خونهای طیب شما مخلوط و مزوج گردد و شمرید

یاقین و سینة خود بخیزند حضرت نگاه داشت و اخذینا دی یا قوم انی احاب عنکم مثل یوم
 الاخراب مثل ذالقبور نوح و ناد ثم دعا الذین من قبلهم و ما الله بیرید ظلما للعباد یا قوم
 انی احاب عنکم مثل یوم التناد و یوم یوتون مد تبرین لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حبس
 فیسئکم الله بعد اب و قد احاب من افتری فنهضوا الیه یشتمونه و اصحابه و باد از بنت یحیی
 چند را که سوسن ال فرعون با قوم فرعون گفته بودند میگفت یعنی ای قوم من مینترسم بر شما مثل غذا بهار که بر انبیا کفر
 دارد شده مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و انبیا که بعد از ایشان بودند و خدا همواره سستی برای بندگان خود ای قوم من ترسم
 بر شما از عذاب روز قیامت در یک روز محشر که در اینده بسوی جهنم در شمار از عذاب خدا نگاه دارند و نباشد ای قوم من بکشند
 سبین را ایستادگی کرم انداخته را بعد معینم تحقیق که ما امید هست کسیکه بر خدا افترا میدویس آن حیایان آزان
 سعادت مند قریب گردیده و او را از عذاب او را دشنام دادند ثم قال السلا مر علیک با بن رسول الله صلی
 علیک و علی اهل بیتک و جمع بیننا و بینک فی حنة قال علیه السلام آمین آمین ثم استقدم فقال
 قتالا شدیدا اخلوا علیه فقتلوه رضی الله عنه بعد از آن خطبه گفت السلام علیک ای فرزند رسول خدا صدوت
 خدا بر تو باد و بر اهل بیت تو و جمع کند میان ما و میان تو و بهشت حضرت علیه السلام و التخت گفت آمین ای بن رسول
 قبول کن بعد از آن سعادت مند خود را بر فوج مخالف زد و در مای حرب غوطه خورده جهاد و سنال بسیار کرد پس آن
 کا نران از هر طرف بر او هجوم آوردند و مقتول ساختند پس اسعاد تمنه سعادت شهادت فاشترک دید و از جهالک دنیا خردا
 با حل نجات کشید و قال السید فقد مر سویا بن عمر بن الخطاب المطاع و کان شریفا کثیر الصلوة فکان یقال
 الاسد المسلم و بالغ فی الصبر علی الخطب التارال حتی سقطت من القتلی و قد ائمن بالجراح فلم یزل
 کذلک و لیس به حراک حتی سمعهم یقولون قتل الحسین فقام مل و اخرج سلبنا من خفیه و جعل یقتل
 حتی قتل و سید رضی علی الهدی فرموده پس سویه عمر که بشترافت و کثرت ناز و عبودت مورد بودند در میدان
 شبر و کذا شنت پس مثل شیر دیر آزان پیدا بیان قتال و کارزار کرد در صبر بسیار بر زخم شش و سنان نمود تا آنجا از بسیار

مباحثای در میان کشکان افتاد پس در میان کشکان محسن حضرت انصاری بود پس آن قوم عدا حفاکار جزیره سبأ
 سید ابراهیم بن خلف مدکود کاروی اسوده خود بر آورد و پنجم بانی که داشت بنیاد نمود با همشپید شد در فی الثابت
 خراج محی بن سلیمان زانی و هویر بن حمز حمل فقاتل راه تم خرج مر بعد که قره ابن لیس ثمره العفاری
 بن حمز حمل فقاتل حتی قتل راه و خرج بعد که بن النسر الماکی و هویر بن حمز و بقول احمر اخره الی علی شیعته
 الرخصه الی زیاد شبعه الشیطان حمل فقاتل حتی قتل راه تم خرج عمر بن المغیر جعفی و هویر بن حمز
 حمل فقاتل حتی قتل راه و کذب منقلب منقول است پس بنی سلمه مازنی بی بی مروی جزیره امان بعمر که در آمد بعد ازین
 مملکت کرد و جواد و بنال نمود تا خلف سعادت پوشید شربت سعادت و شد بعد از آن قره بن الی قره عفار ی قدم حسن
 و رسیدان سعادت بناده و جزیره سبأ بعد از آن مملکت کرد و بعد از آن سب و مقاتله بسیار شد سبأ و نخت از سبای فانی به
 بستت جاوید کشید و بعد از آن ملک بن النسر الماکی قدم به ان کار را کرد و رفت و در سبکه و در بکفت و آخر جزیره این است
 او را و علی شعیان رحمان اندال زیاد پسران سیدان اند پس بر قوم مخالف مملکت کرد پس جنگ کرد تا سعادت سبأ و سبأ
 بعد از آن مملکت و بن مطاع جعفی قدم میدان کار را کرد و رفت در جزیره سبأ پس بر قوم اشترافار مملکت داد دولت جاوید بست
 یافت و طایفه روش بر دندرموزان شنانت و مالوا هم خرج حجاج بن مسروق دعو موزن الحسین وهو
 بعول اقدم حسب هب یا مهدی الیوم تلی جدک الینا ثم ایاک والسندي علنا ذلك تعرفه و جواد
 الحسن بن الرضا صلی الولیت و ذا الحاحین الفنی الکعبا و اسد الله الشهید الحیا ثم حمل فقاتل حتی مدین
 بعد از حجاج بن مسروق موزن حضرت امام حسین علیه السلام بای جلادت بیزم سعادت بیرون بناد و بکفت بای
 حسین علیه السلام در حال مکه به این گفته و به ایت باقیه هستی امروز طاقات خرابی که در خود پیغمبر خدا را اعدادان پند عا
 بخشش و جو خود علی مرتضی ماکرمی شناسم من اورا دمی بر حق بنی حسن یعنی بر کزیده دراضی رضای الهی و دوست خدا را
 بفرقتی از جوان دلور در ع پوش را و حضرت امیر حمزه شیر خدا را که زنده و سرزوق است تم خرج مر بعد از این
 الفتن ده و هویر بن حمز و بقول انار هیر بن الفی اذ و ذکر بالسیف عن حسین ان حسین

احسان السبطین صین غلتوة البرائق الذییر ذاک رسول الله عزالمین اصرا بکم ولا امرای من شین باللب
 نفسی قسمت تسمین بقاکن حتی نسل مائة وعشرون ما جلا فتد علیه کثیر بن عبد الله الشعی و صحاح
 بودا او من التیمی نقتلاه فقال الحسین بحین صرع نهید ولا بعدک الله یا زهر ولعن قاتلک لعن اللہ
 منوا قرده و خاندین بعد از آن زبیر بن قین رحمة الله قدم جلادت سیدان سعادت گذاشت در جبر میواند و میگفت
 که زبیر بن علی بستم و نع سکتم شمارا بشیتر شره بار از حسین بر آید کی از دو نوا سبهای رسول تعین است از اول و نیکو کار
 پر میز کار و پسندار آن رسول خداست دین شیبه نیست که بشیتر مای خود نیز نم شمارا و باکی بدارم ای کاش نفس من قسمت
 کرده میشد و قسم پس جنگ که تا آنکه یکصد و بیست چیده را بدرک اسفل بار فرستاد پس کثیر بن عبد الله شعی و جابر بن اوس
 بر این سعادت مند ملک که از پس انعمان او با قتل نمودند پس که زیر تر خاک و خون غلطید و طایر روحش قاصد و خنده
 در بد حضرت امام حسین کینه اشلام فرمودند که خدا ترا از رحمت و کرامت خود دور نفراید و قاتلان ترا لعنت مثل لعنت
 کابری صورت بیرون و خوک مسخ شدند تا نه جیب **ابن مطهر الاسدی** وهو یقول انا جیب والی مظفر
 فارس سلحجاء و حرب تسمر و ستم عند العبد الکر و نحن اعلی حجة و الطهر و انتقم عند الوقاع اعدا و نحن
 ادنی منکم و اصبر حقا و اخی منکم و عذر و قاتل قتالا شدیداً ثم حمل علیه رجل من بنی تمیم فطعنه
 فذهب لیقوم فضرب حسین بن بکر علی اسده بالسیف فوقع فنزل التیمی فاجتز را سه و بعد از آن
 الحسین علیه السلام فقال عند الله احتسب نفسی و حماة اهل بای بعد از آن جیب بن مظفر اسدی بود که کار
 زار در آمد و او میگفت که من صمیم و پدرم مظفر است و شما وقت شمار بسیار بد رحمت ما بر شما در روز قیامت غالب
 و طاہر تر است و شما وقت دفاع و عده عذر کننده و پیمان شکننده آید و من و قاتلند زیاد از شما و بسیار صابر ام بر امر حق
 و با کینه تر بعد از تر از شما ام در روز محشر و جنگ شد بد واقع ساخت بعد از آن مردی از قبیلہ بنی تمیم بر او حمله کرد و نیزه پس
 حسین بن بکر شمشیری بر سر او زد پس آن سعادت مند در زمین افتاد و پس تمیمی طمون از آسیب خود فرود آمد و سرش را
 برید پس حضرت امام حسین علیه السلام بر سر نفس او آمد و گفت که از صدای بر زل و بر ترا خبر ذات خود و اجر حایمان

ثياب خود بخوام و قیل بل نسله رجل یقال له مدید بن صریر واخذنا من حلقه فی سنه ثریس
 فلما دخل مكة راه ابن حبیب وهو غلام من مرهوق فوثب اليه **عنه** واخذنا منه وقال محمد
 والی طاب فقتل اشبن زشتین راجلا فقتله حصین بن یزید وعلقوا اسنیه فی عنق ناسه وبعثی کوفه
 که آن سوسه معذرا مردی که او را به بل ابن مریم گویند شبیه کرده و سر او را گرفت و بر گردن اسپ خود نیت پسین
 داخل کرد و سر فرزند حبیب که مفلح نام بود را دید و بر حسبت و باقتل آورد و سر والد بزرگوار خود را گرفت و خود را بگذاشت
 گفت پس آن سعادت شد شصت و دو نفر از قوم انصاری هم فرستاده اند و حصین بن یزید را قتل کرد و سر او را
 گذاشت گردن اسپ خود نمودند و به هلال بن نافع انجلی و هو یسوخنا فلم یزل یرمیهم حتی قنت ^{معه}
 نه صرب یله الیسفیه فاستله وجعل یقول ان العلامه الیهنی الیجلی **دع** علی دین حسین
 وعلی ان اقتل ایوم نهذا ایللی فذلک رای ما لانی علی فقتل ثلثه عشر ارجلا فکسر واعضده
 واخذنا اسیرا فقاہ الیه فمزب عنقه بعد ان مال بن نافع کیمی پائی جبره بیدان نبرو کذا شبت ورجز
 سخواد پس سوخته انصاریت منه بسوی منافقان به ای رای انداخت و در اصل جنم می ساخت چون تیر او با سینه
 نماند و فشانده دست خود بنمیره شرب را برد و از میان هر که رفت و میگفت که من طفل یمنی بکلی ام دین من بر
 دین حسین و علی هست اگر کشته شوم امروز پس همین امیدماست پس همین رای من است و کار خود مای پیغمبر
 سیزده تا کسان را از ان منافقان در حسب پنم و رک سران خود پس بازوی او را شکست و اسیر کردند و نزد عمر بد کردند و
 سرش بریدند شمر خراج شاب قتل ابی **عنه** فی المعراکه کانت امه **عنه** فقالت له امه اخراج
 بابنی و قاتل بین مدای ابن **عنه** سوا الله فخرج **عنه** الله الحسین **عنه** هذا شاب قتل ابی **عنه**
 فی المعراکه و لعل امه تکر خرا وجه بعد ان جوانی که پدرش در موکه که بلا درجه شهادت رسیده بود گریه می کرد
 همراه او بود بغزم چاه پایسرون نهاد پس مادر او را از او گفت که برو ای فرزنده و بلند پیش روی فرزنده رسول مقبول بجا کن
 پس آن جوان برای رحمت کج دست آمد پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که این جرم نیست که پدرش در موکه

شد و شایسته بود که در آنجا آورده اند فقال انساب ائمه امر مني بذلك فهو يرا وهو يقول اميرك
 حسين وغم الاكبر سرور و قوا البشير اللدیر علی فاطمه و الله اول فعل تعلقون له من نظر
 له طلعة مثل شمس لفضله عراة صل بل بر صبر و فاعلی حتی نفس و جزا رسه و رای به الی عسکر
 الحسین پس انکوان صاحب کتب که ما درم ما از ای بیاد آن کرده است پس بندهم بیدان کارزار گذاشت و گفت سردار
 و امیر من حسین است و خدایا امیر سردار سپهر من حسین است که پیشه دندیر است علی مرتضی و فاطمه زیرا پدر و مادر او است پس
 ایام عدالت ای از شعی و نظری صورتی وارد مثل آفتاب در خشان پیشانی او مثل سه ستب چهارم تابان است
 و کارزار که تا شبید کرده اس او بریده از شکر حضرت امام حسین علیه السلام انداخت محنت امه را سه و
 قاتل احببت ما بنی یا سر در تلی و ما در لا علی زمر است بر اس ابها جلا فقلته و اخل
 عمود حمله و حملت ابرهم و هی تقول انا نحو سیدی و ضعیفه خادیه بالیه طیفه امر بکرم ضرب
 عقبه دونی فاطمة الشریفه و حضرت رجلیس فقاهتم فاضل حسین علیه السلام بصر نهاد و غایها
 پس مادر او سرور او بود است و گفت خوش حال ای فرزنده ایندای سرور دل من و ای فکلی چشم من پس سر بر خود را
 بطرف در ری از لشکر مال عمر که گذاشت ز او را و اصل جهنم ساخت و عود چینه را که نشت در آن بیدیان جسمه کرده
 و میگفت که من پسر زن و ضعیفه سردار و میسوا بی خود هم کجیف دلاغر دینز مرده نیز نم شمارا بضر بفاصل
 رو بروی فرزندان فاطمه شریفه و مرد و ناک نرا بضر عمود و اصل جهنم نمود پس حضرت امام حسین علیه السلام
 حکم کرد برای برهت بسوی خیمه زنان و در حق او سای چیر کرد فی المناقب ثم خرج جناده بن حرف
 الاضارای و هو یزید بن زینر ثم حمل و لم یزل یقاتل حتی قتل به ثم خرج من بعد عمر بن حباب
 و هو یزید بن زینر ثم خرج عبد الرحمن بن عمر و لا مر یزید یقاتل حتی قتل به در کتاب مناقب
 واقع است که بعد از آن جناده بن حرت الضاری در جوانان یا بیدان کارزار گذاشت بعد از آن بعد از عمر
 بن جناده یا یزید که بیدان کارزار گذاشت و زجر میخواند بعد از آن علیه الرحمن بن عمره زجر خوانان

بهر که آید بقتل جواد شکر کرده اند تا در هر بیعت شهادت فایز شدند و قال محمد اسطبل و تبار علی بن شیب
 الشاکری معک شوذب مولاه فقال یا شوذب ما فی لفظک این بیعتی است که در حدیث آمده است
 قال ذلك انطلق بك تقدر من بدی الی الله فی حبسک کما احتسب عمر کف فان هذا یوم منعی
 لنا ان نطلب منه الا اجر کل من اعدا علیه فانه لا عمل بعد الیوم وانما هو الحسنات و ثمره ابوطالب گفته که
 که بعد از این بن شیب گری آمد و همراه او شوذب غلام آزاد کرده ادب و ادب پس عابس گفت که ای شوذب چه در خاطر جاری گفت
 چه کنم بیک جواد خاتم کرنا گشته شوم عابس گفت من از تو همین گمان داشتم پس بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام برو
 و حضرت ابطلب عهد خود را تازه کن و بیای سفر آخرت باش تا آنحضرت در حق تو دعا بخیر کند و اجر مشقت از حضرت رب العزت
 بطلبه چنانچه از برای دیگران فرموده زیرا که هر آینه این روز روز است که باید مسبالمقدور در تحصیل اجر آخرت سعی بنمایم و هر قدر
 که تو انم در تحصیل مرصات باری جد و جبهه کنم که بعد ازین علی نخواهد بود و حساب روز جزا در پیش است مقلد به تسلم علی الحسین
 علیه السلام و قال یا ابا عبد الله اما والله ما اصبی علی وجهه الارض قریبا ولا بعد اعتر علی ولا اقب

الی منک ولو قد مات علی ان ادفع الصیم و الفیل بشی اعز علی من نقبسی اودی لضعف التسلم علیک
 یا ابا عبد الله اشهد الی علی هذا بیک پس عابس بقدم اسلام و یقین و ایمان بخدمت امام سومینان آمد و گفت
 تا این رسول الله از پیش و بیکانه بر روی زمین نرود من از تو عزیز تر نیست و اگر میتوانستم رفع نمانم کشتن دستم
 شقیار از تو بجز آنکه نزد من از جان عزیز تر باشد هر آینه سیکردم و بر تو سلام می کنم و ترا و داع میخایم و ترا کواه سیکرم
 که هر طریقه حق تو و پر تو تا بتم و دین خود را مبدل بنا ختمیم مضمی بالسیف نحو هم قال با بیع بر بنصیر فلما باه
 مقلد اعرفته وقد كنت شاهدته فی المعادی و كان اسم جمع التاسفط انما الناصر هذا اصل الاسود

و هذا ابن شیب الا یخرج الیه احد منکم فاخذ ینادی الی اهل الارجل فقال عمر بن سعید انما صلیه بالخیار
 هر کس را اهل بعد از آن شتر از غنای کشید و مانند شیر و بایل خلاف آورد و بیع بن تیمم گفت که من چون دیدم که او بیخ
 بر بند چشمک رویش گری آید و بگریه باد در جواد وقتال حاضر بودم و شجاعترین مردم او را میداشتم پس گفتم که ایها انص

این پیشتر پیشه شیخ مت است: و این پیشتر شد بهت که بسوی شامی آمد بسا کسی اشخاص بر او در و داپس آن نامردان ترسیدند
 پس آن شیر پیشه شیخ مت و تنگ دریائی جلالت مقابل صف منافقان ایستادند و ایستادند که درین لشکر مردی بنام است یعنی هر چند
 مبارز طلبید و غیرت و نامند اما کسی جرأت نکرد که در مقابل او بیرون آید چون عنبرین سعد به باد دید که کسی جرأت مبارزه ادری
 گفت او هم بسنگباران کینه فلما رای ذلك الفی درعه و مغفره ثم شد علی الناس فوالله لقد رایته یطرد اکثر من
 ماتین من الناس ثم اعطوا علیه من کل جانب فزایت راسه فی ایدی رجال ذوی عدو
 هذا یقول انا قتله و الآخر یقول یقول انک نقال عمر بن سعد لا یخصموا هذا الم یقتله السان و احل
 حتی فرقتهم بهذا لقول بون عابس نامردی ایشانرا مشاهده نمودن کشیدن داد خود درزه حوزرا انداخت و مانند شیرین
 باتن بر بند بران رو باه صفتان حمد کرد و هر طرف که روی آورد زیاده از دو صد نفر از پیش او می گریختند تا آن نامردان می جنگ
 جو رو جفا بدش احسنه کردند چون از مجادله عاجز شد سرش را به تیغ کین جدا کردند پس من نه او را در دست چندین کان صبا
 قوت دیدم کی بیخفت که او را من گفته ام و دیگر بی می گفت که این را من گفته ام و همچنین هر یک میگفت پس عمر بن سعد گفت که شاد
 کنید که او را یکس نیشوانت کشت بجز است بحد که کشته شده است تا آنکه ازین کلام رفع حضرت کرد ثم جاء علیه السلام
 عبد الله و عبد الرحمن الجفایان فقال یا ابا عبد الله السلام علیک انه جینا لنقل بین یدیک و نرفع
 عنک فقال «مرحبا بکما ادنوا منی فذہوا و هما یکیا فقال ما بنی احنی ما یکیکما فوالله انی لا رجوت
 تکون بعد ساعة قریری العین بعد ازان عبد الله معاری و عبد الرحمن معاری بنه مست شاه شهید آهوند و گفته است
 علیک یا ابا عبد الله بخدمت تو آمدیم که جان خود را فدای تو کنیم و شر اعدا را از تو دفع نمایم پس حضرت فرمود که مرحبا بشما ایست
 بیامید و همیای شهادت شوی پس آن بزرگواران نزدیک آمدند و قطرات اشک حسرت از دیده بی بار بر بند پس حضرت فرمود
 که ای فرزندان برادر سبب گریه چیست بجز آنکه هر آینه امید داشتیم دارم که بعد از یک ساعت دیگر دیده شماروشن و دل شما
 باشد فقال جعلنا الله فداک و الله ما علی النفس ما تبکی و لکن تبکی علیک فوالله قد احیط بک و لا نقدر
 علی ان ننفعک فقال صلوات الله علیه جزا کما الله یا ابی احنی بوجد کما من ذلک و هو اساتکما ابا جی
 شهید